

دیوان پروین اعتصامی



بامقدمه ملک الشعراء

نوشته: محمد مهدی منصور



انتشارات شیدا

سرشناسه	: اعتماسی، پروین، ۱۲۸۵ - ۱۳۳۰.
عنوان قراردادی	: دیوان
عنوان و نام پدیدآور	: دیوان اشعار پروین اعتماسی/ با مقدمه ملک‌الشعرا بهار؛ خوشنویسی محمدمهدی منصوری.
مشخصات نشر	: تهران: شینه، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۴۸۶ ص.
شابک	: 978-964-94038-1-6
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۱۴
شناسه افزوده	: بهار، محمد تقی، ۱۲۶۵-۱۳۳۰، مقدمه‌نویس
شناسه افزوده	: منصوری، محمدمهدی، ۱۳۵۶ -، خوشنویس
رده بندی کنگره	: ج ۱۳۹۱ PIRV۶۱۴
رده بندی دیویی	: ۸۵۱/۶۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۸۰۳۰۶۳

دیوان برترین اعتماسی

خوشنویس: محمدمهدی منصور

ناشر: شینه

چاپ: عطاء

لیتوگرافی: مهرشاد

صحافی: آفرینش

تیراژ: ... نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲

قیمت: ۲۳۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۴۰۳۸-۱-۶

مرکز پیش: ۷۵۲۸۵-۶۶۹-۸۲۲۲۶ (۰۲۱) ۶۶۴۳۰۲۴۵۸-۰۹۱۳۳

www.shinepub.ir

فهرست

۸۶	ساکب طریقت	۹	مقدمه
۸۷	راو و جادو		قصائد
۸۹	چشم عقل	۱۹	افزون دنیا
۹۱	ابریمن آرز	۲۳	کبر شناس
۹۴	سودای حبهان	۲۵	دولت جادویدان
۹۶	کنج حقیقت	۲۶	معرفت
۹۸	حاصل عمر	۲۹	تند باد حوادث
۱۰۲	کوبر جان	۳۱	صیاد کلب
۱۰۵	کاشن تحقیق	۳۵	ینا فروش چرخ
۱۰۷	پر دوسینا		آیین زخرد
۱۰۹	شطرنج کلب		کنج شایگان
۱۱۰	جده شایگان	۴۴	کلیخ حبهان
۱۱۲	کرل کردون	۴۶	بشار بی غزلان
۱۱۳	افزون غازی	۵۱	علم و خرد
۱۱۵	آینه نینس	۵۳	دیباای حسن
۱۱۹	آیین منن	۵۵	ایام عمر
۱۲۴	ریم دبر	۵۸	نفس صیاد
۱۲۹	ایرنس	۶۰	روز و مه و سال
	مثنویات، تمیلات، اشعار	۶۳	زمان بوی
۱۳۳	آتش دل	۶۶	سما عقل
۱۳۵	آرزو (۱)	۶۷	جامه پر حسیز
۱۳۶	آرزو (۲)	۷۰	صفت پاک
۱۳۶	آرزو (۳)	۷۱	پیرایه عقل
۱۳۷	آرزو (۴)	۷۲	ایه و حق بن
۱۳۸	آرزو (۵)	۷۵	آیین سحر دار
۱۳۹	آرزوی پرواز	۸۰	طوفان و حشر

۱۹۲	پیام گل	۱۴۱	آرزوی مادر
۱۹۴	پیک پیری	۱۴۳	آشای بزرگان
۱۹۵	پویند نور	۱۴۳	آشیان بران
۱۹۸	آراج روزگار	۱۴۷	آیین آینه
۲۰۰	توانا و ناتوان	۱۴۸	بخشش با اثر
۲۰۱	توشه پر مردکی	۱۴۹	ارزش کوچه
۲۰۱	تسیدست	۱۵۰	بی روی دوست
۲۰۴	تیر دکان	۱۵۱	اشک تقسیم
۲۰۷	تیره و بخت	۱۵۲	امروز و فردا
۲۰۹	تیمار خوار	۱۵۲	امید و نوسیدی
۲۱۲	جانه عرفان	۱۵۵	اندوه فشر
۲۱۴	جان و تن	۱۵۷	ای دغبر
۲۱۵	آستان حق	۱۵۸	ای کرب
۲۱۷	جولای خدا	۱۶۰	ای مرغک
۲۲۳	سینه	۱۶۳	باد بروت
۲۲۴	گل غل	۱۶۶	بازی زندگی
۲۲۶	حقیقت و جبار	۱۶۷	بام ننگسته
۲۲۷	خاطر خشنو	۱۶۸	بیل و مور
۲۲۸	خوان کرم	۱۷۳	برف و گلستان
۲۳۲	خون دل	۱۷۶	برگزیزان
۲۳۲	دخت بی اثر	۱۷۹	بخشه
۲۳۴	چکش و الماس	۱۸۰	بهای جوانی
۲۳۸	دزد خانه	۱۸۲	بهای نیکی
۲۳۹	دزد و قاضی	۱۸۴	بی آرزو
۲۴۱	دکان ریا	۱۸۵	خاک پدر
۲۴۴	دو محضه	۱۸۷	پامال آرز
۲۵۰	دو بهر دو	۱۹۰	پایه و دیوار

۳۰۵	شکایت پیرزن	۲۵۲	دو کسمراز
۳۰۷	شکسته	۲۵۳	دیدن و نای دیدن
۳۰۸	شیخ روح	۲۵۵	دیده و دل
۳۱۲	شوق برابری	۲۵۸	دیوانه و رنجبیه
۳۱۴	پسند بر زکر	۲۵۹	از ده و خورشید
۳۱۸	قضا ساقی و بر	۲۶۱	خوزه و خاش
۳۱۹	صد پری شان	۲۶۳	براد دل
۳۲۳	کودک تقسیم	۲۶۵	رفوی وقت
۳۲۶	طوطی و شکر	۲۶۷	اولین رنج
۳۲۹	عشق حق	۲۶۸	رو باد نفس
۳۳۱	عمر گل	۲۶۹	ربیع آزاد
۳۳۳	عمد خوین	۲۷۴	بلائی فستر
۳۳۵	مسبب جو	۲۷۵	غریب و فحوت
۳۳۸	مرد و رنجستان	۲۷۷	زایع خودین
۳۴۱	فریاد و شکر	۲۸۰	زن در ایران
۳۴۴	فریب آتش	۲۸۲	سایه و سپید
۳۴۶	فلفله	۲۸۳	شادمان
۳۴۷	تقدیر	۲۸۴	سرنوشت
۳۴۸	قدر رستی	۲۸۸	سرد و خار کن
۳۵۰	طفل فقیر	۲۹۱	دیوانه و تنک
۳۵۲	کار آگاه	۲۹۲	سعی و چل
۳۵۴	کارگاه حریر	۲۹۴	سفر آتشک
۳۵۶	سراخجام هوس	۲۹۶	سیر و هی
۳۵۷	کارهای ما	۲۹۸	شاد و شمع
۳۵۸	الماس و کرباس	۲۹۹	شب
۳۶۰	کسبه دل	۳۰۲	شبا و یز
۳۶۲		۳۰۴	شرط نیکبانی

۴۳۵-----ست و شیار
 ۴۳۶-----سار نادان
 ۴۴۰-----سناظره
 ۴۴۲-----سور و مار
 ۴۴۴-----ناآزوده
 ۴۴۸-----ناحل
 ۴۵۰-----نا توانی
 ۴۵۱-----پند بزرگمر
 ۴۵۲-----نشان آزادی
 ۴۵۴-----چور روزگار
 ۴۵۶-----پسر نوکر
 ۴۵۸-----نقد صبح
 ۴۶۳-----کرمیت
 ۴۶۴-----کوشش
 ۴۶۴-----کوشش پیروزان
 ۴۶۷-----کوشش پیروز
 ۴۶۷-----نور و نور
 ۴۶۹-----نمال آرزو
 ۴۷۰-----عمارت دل
 ۴۷۱-----برج پادشاه
 ۴۷۳-----بمنشین نابهار
 ۴۷۶-----یاد یاران
 ۴۸۱-----مقطعات

۳۶۶-----کمان قضا
 ۳۶۹-----کود نطفه
 ۳۷۰-----آرزو مند
 ۳۷۲-----کود و کاه
 ۳۷۳-----کیفری بحر
 ۳۷۷-----کند شنبی حایل
 ۳۷۸-----کرک و سک
 ۳۸۰-----کرک و شبان
 ۳۸۳-----کرک و شای
 ۳۸۷-----اشکابی سود
 ۳۸۷-----عنان نفس
 ۳۹۱-----گل بی عیب
 ۳۹۴-----گل پر مرده
 ۳۹۶-----گل نچسان
 ۳۹۷-----گل خودد
 ۴۰۰-----گل سیخ
 ۴۰۴-----گل و خار
 ۴۰۷-----گل و خاک
 ۴۰۹-----گل و شبنم
 ۴۱۱-----گل و حبیب
 ۴۱۳-----کنج امین
 ۴۱۵-----کنج درویش
 ۴۱۶-----کوبراشک
 ۴۲۳-----کوبر و سک
 ۴۲۷-----لطف حق
 ۴۳۲-----مادر و در اندیش
 ۴۳۴-----مرغ زیرک

دیباچه ملک الشعرای بهار

در این روز مایکی از دوستان بگفته ای از ازهار نوشگفت به دتم داد و مستی بگر دغم نهاد. دتم از آن زکین گشت و دامنم مسکت آکین. بوی کلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت. این گلمه تیر روح نواز عبارت بود از قصاید و قطعات شاعر و ششیرین زبان معاصر، خانم پروین اعتصامی، که به تازگی از طبع برآده و نخستین بار مباحثه طبع آن دیوان بقریر باطله آن آشنا ساخت. ملاحظه چند صفحه از این دیوان و مشاهد بکست متین و شیوه استوار و شیوایی بیان و لطافت معانی آن چنانم بفرهت که تنها این کتاب را پیش روی نهاد و دهر شنید که بود پس پیش قدم و تمسک آن را خوانده، لذتی موفور بردم.

از آنجا که دهستی اشاره کرد دیباچه ای بر این دیوان بنویسم، انجام مقصود را با نظر کبرجکای دی در اجزاء کتاب گذریم و یادداشت مانی آماده داشته، اینک به طور خلاصه و بسبب از بهانه اشاراتی می رود. این دیوان ترکیبی است از دو بک و شیو لفظی و معنوی، آیه تبه با یکی منتقل، و آن دو یکی شیوه شعرا، خراسان است، خاصه استاد ناصر خسرو - و دیگر شیوه شعرا، عراق و فارس، به ویژه شیخ مصلح الدین سعدی. و از حیث معانی نیز همین افکار و خیالات حکما و عرفا است. و این عهد بابک و اسلوب متنی که خاص عصر امر و زی و غیره پیرایه معانی و حقیقت جوئی است، ترکیب یافته و شیوه ای بیج به وجود آورده است.

قصاید این دیوان، بوی و لمحه ای از قصاید ناصر خسرو دارد و ضمن آن با ایاتی که زبان شیرین سعدی و حافظ را فریادی آورده بسیار است. و با جمله در پند و اندرز و نشان دادن مکارم اخلاق و تعریف حقیقت دنیا از نظر فانیف عارف و تسلیم خاطر بیاچکان و ستمیدکان و مفاد «قل متاع الدنیا قلیل» و «نخی الخفقون» دل خوین مردم دانا را سراسر تسلیمی است. در همان حال، راه سعادت و شارع حیات و ضرورت دانش و کوشش را نیز به طریزی

دلپسند بیان می‌کند و می‌گوید: در دریای شوریده زندگی با کشتی علم و کسب راه نبرد باید بود و در فضای امید و آرزو
بار و بال حسرت پرواز باید کرد:

علم سرمایه بهستی است، نه گنج زرد مال روح باید که از این راه تو انکسر کرد
می‌توان گفت در «تصایید» طرز گفتارش طوری است و در «قطعات» طوری دیگر؛ زیرا چنانکه خواهیم گفت بیشتر
قطعات طرز «حوال و جواب» یا «مناظره» بسته شده و گویا این شیوه از قدیم الایام خاص ادبیات شمال و غرب
بوده و در آثار سپلوی بل از اسلام هم «مناظرات» دیده شده و در میان شعرای اسلامی نیز بیشتر «مناظرات» به
شاعران آذربایجان و عسکری اختصاص داشته است و تصایید اسدی طوسی که در «مناظره» است مجموع آنها
آذربایجان ساخته شده و سایر «مناظرات» هم مندرج از نظم‌های کنجی تا خواجه کرمانی گواه این معنی است.
در اینجا باز استقلال فکر خانم پروین روشن می‌شود. زیرا اگر تنها پای بند تبیع شده بود، چون «مناظرات» به مدت
از اساتید باقی مانده و بیشتر اسلوب شعرای خراسان در مد نظر بوده و کتب چاپ شده هم از زبان جنس بیشتر در تیرس
می‌باشد، بایستی این قسمت یعنی قطعات «مناظره» از این دوران حذف می‌شد و از اصل به خیال گوینده نمی‌رسید.
لکن پدیده است که شاعران ما میراث قدیم نیاکان عراقی خود را در کجاسته روح ذخیره داشته و با وجود تأثیر مطالعه
تصایید شاعران خراسان یا «کیلمات» شیخ شیراز، باز خجسته جل گفتارش در زمانه است و رسوم زاد بوم صلی است.
معلوم نیست چرا شیوه «مناظره» که قدیمی ترین اسلوب حسن ادا و مقصود و یکی از بزرگترین طرفی شکوفی و استادی
شمال و غرب ایران بوده، تا این حد در زیر بکت خراسانی محکوم به زوال شده است که خبر قسمت کمی در کتب خطی و
مختصری غیر قابل ذکر ضمن سایر آثار اساتید چسبزی از آن برجای نمانده است.

باجمله آنچه معلوم است خانم پروین از روی فطرت و غریزه خویش، بار دیگر این شیوه پندیده را در قطعات جاوید

خود احیا کرده است. باری، از قرانت قصائد پر دین لذتی بردم و دیگر بار نغمات و لیریب دیرینه با گوشم آشنا شد.
 در خلال این نغمه های موزون شور انگیز که پرده و نسیم پر دوز قدیم را فریاد می آورد، آهنگ های تازه و نسیه به گوش
 رسید که دل شکست و خاطر افسرد و راس از آن بیانات کجخانه و تسلیم های عارفانه به سوی سی و غل، امید حیات،
 انعام است، کسب کمال و هنر، هست و اقدام، نیک بخشی و فضیلت، راهنمایی می کند:

دیوانگی است که تقدیر و بخت نیست از بام سرگون شدن گفتن این قصانت
 در آستان علم، بل برترین پراست در کشور وجود، حسر بهترین غنانت
 می جویم که چه غم از اندک برتر است می پوی که چه راه تو در کام اثر داست

خواننده در این قصائد، خود را یکبار در دحوالمرئی و یکبار در عالم متقل در آمده باشد می بیند طرز
 بیان ناصر خسرو را در تمیلات سنایی، و استغنائی حافظ را در فصاحت و صراحت سعدی می کند و کجی عارف عارفی
 حکیم و ناصحی پاک سرشت جای به جای در خود دفنایی و جلوه گیری است. عجب آنکه این همه ساز و برگ و آراستگی
 و ترکیبات مختلف را چنان در یک کالبد جای داده و قبلاً در ضمیر کرب را ساخته است که گویی این اشعار همه
 یک ساعت گفته شده است. احساسات متضاد و احوال و حوادثی که شاعر را بر آن خفته و بخت و وقت طرز و بخت خاص
 او را از اختیارش بیرون نیاورده است:

با خبر باش که بی صحت و قصدی آدمی را نسیه و دیو به صحنی
 اژدهای طمع و کرک طبیعت را کر بتری نتوانی که بترسانی
 کر توانی به دلی نوش و توانی دو که مباد ارسد آرزو که نتوانی
 خون چند خوری در دل سنگ ای بلل مشتری داست برای کمر کانی

خوانده همین که خواست از خواندن «قصائد» خسته شود، بگفت «مقطعات» که سرود این دیوان است می رسد
اینجا دیگر خستگی نیست لطف بیان و دقت معانی و ذوق ابتکار در اینجا اتفاق و استمراری بسزا دارد و گوینده
ماهر خود را در این قسمت زیاد تر نشان می دهد، باین قول مخفی زیاده ترنیشان می کند:

(در سخن مخفی شدم، چون رنگ و بود و بر کل
هر که خواهد دید، بگو اندر سخن بیند مرا)

از پنج شش غزل (که چون غزل سازی ملایم طبع پر دین نبوده، تصایید کو تا محشس باید خواند) چون بگذریم، می بینیم
شونوی های کوتاه و مختلف وزن و قافیه های زیبایی و پذیرد طرز های کنه و نو، که پر دین زیاده تر استقلال شخصیت
خود را در آنجا به کار برده، عالم خیال را بواقعیت و عارف رقیقه را در همه قطع، ماهرانه بهم آمیخته و ریخته کاری کرده است.
خانم پر دین در «مقطعات» خود، همراهی و لطافت روح خویش را از زبان طیور، از زبان مادران فقیر، از زبان
بیچارگان بیان می کند. گاه مادی و سوز و غم را راست و گاه در اسرار زندگی بلامای روم و

عطار و جامی سرسب می دارد:

مرفک اندر بخیه چون کرد پدید	که بیا این بختی قترخ است و پدید
عاقبت کان حسن نخت از بخت	عالمی بیند همه بالا و پست
که پرد آزاد در کھسارها	که چرخ سیرت در کھسارها

ولی بیشتر خود پر دین است که اینجا به خانه داری پرداخته است و آنجا که لطیف و پخته راوست که بر صدها جلوه
بیرون آمده و سزاوار است که با صد حسنه از دید ه آن را تماشا کنند.

بمنزله آنجا است که از زبان همه چسپیر سخن می گوید چشم و مشکان، دام و دانه و مور و مار، سوزن و پیسیر، دیک و
تاوه، خاک و باد، مرغ و ماهی، صیاد و مرغ، شبیخ، ابر و باران، کرباس و الماس، کوه و گاه، بالاخره حماد و نبات

انسان و حیوان و معانی مانند اسید و نو میدی و لطایف و بدایع دیگر... و عاقبت خواننده را در عالم «الف لیله» و «کلید و دمنه» و عالم طفولیت و جوانی و پیری و هزاران احوال درونی و برونی سیر می دهد و تسلیم می بخشد. ماکیان، کبوتر، نجش، کربا، دزد، روباہی که در کین ماکیان است، جوج های مرغ، کودک فیسر، غورسکین، ناتوان، کل پرمرده، کرب متی، الرخیالات کوینده بوده و ما را در زیر غر خدای می نشاند و با این اسباب و ابزار با به صد رکعت آمیزی و افش کرمی، اندکین می کند و متفکرمی دارد، و به ندرت می خذاند. و انما فکر است بیشتر کمران و طائف مادی است. وقتی که از این انباش خسته می شود، به یاد لطف خدای افتد و قطعه «الطف حق» را مرود می سراید و خواننده را با حقایق و انکاری بالاتر آشنای سازد، و در همان حال نیز از وظیفه مادی دست برمی دارد و به اجزای جسم مادی است کمران:

ماد موسی چوموسی را بیل و کسند از کف دست جیل
خود ز سائل کرد با حسرت نگاه گفت کای فرزند غریبی کناد
کرفرا موشت کند لطف خدای چون این ترین کنی بی ناخدای
کرنیارد ایزد پاکت به یاد آب، خاکست را در پاکت به یاد

نفس را مطابق تعبیر عرفای شاسد، اهریمن را که روح آریانی با آن وجود و زنی کسب و درین دایره، همه جاد کین جان پاک آدمی می داند. جمر و عاطفت و اشفاق و علم و فضائل اخلاق را طریقه رستگاری و استقامت و تحمل خاندان و مهربان و کودکان نورد و سعادت آرام و بی سرو صدرا نتیجه حیات می پندارد.

این دیوان از افکار و خیالات و تعبیرات دیگران خالی نیست بکن است تنیغ خام پروین با حافظه قوی و ادراک پاک او بر ناخذ و مصدر فلان تعبیر یا تشبیه آگاه نباشد بکن بر چه پست نتیجه از خود است. فی اشل اگر اختلاف و

گفتگوی دل و دیده را در رباعی سعه‌ی دیده است:

(تفسیر زدل بود و گناه از دیده آه از دل و صد هزار آه از دیده)

و همین معنی را با از زبان باباطاهر عریان شنیده:

(از دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد)

نخواست است از سر این مضمون در گذرد و قطع «دیده و دل» را ساخته اما تمام تر و لطیف تر و باقیچه ای که خواننده

قانع و راضی شده فراموش می کند که این معنی را پیش از این به اختصار شنیده است:

تورا آستان، صاحب نظر کرد مرا مفتون دست و بی خبر کرد

شمار اقصه، دیگر لون نوشتند حساب کار با با خون نوشتند

هر آن کوه که مرغان نوبیست نشان با من هزاران قصه می گفت

مرا شمشیر ز کبستی، توراشت تو را رنجور کرد، اما مرا کشت

اگر سکنی ز کوی دلبه آمد تو را بر باغ و ما را بر سر آمد

بجی گزیده زابروی گمان زد تو را بر جامه و ما را بر جان زد

تو را یک سوز و ما را سوزن هست تو را یک نکته و ما را سخن هست

خانم پروین در حجر تربیت پدر و دانشمند و فاضل خود، آقای یوسف اعتصامی آشتیانی (اعتصام الملک)، پرورش

یافته، فارسی و عربی و ادبیات این دو زبان را از آموزگاران خصوصی در خانه فرا گرفته و زبان انگلیسی را در تهران

در مدرسه امریکایی دختران تحصیل کرده و دوره آن را به پایان رسانیده است.

در این مدت اشتغال، ساختن دیوانی با این زیبایی با و با این آب رنگ و غیره، خاصه با این یکدستی و فصاحت

دروانی و مزایایی که شمه ای از آن کوشنده و گمراه، کار مردان فارغ البال نیست - تاج رسد به محذور ای که کمتر از
 در جست فارغ بوده و شاید مشاغل خانوادگی بسیار نیز داشته است.

در ایران که کان سخن و فرهنگ است، اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده اند که بایخیرت اند، جای تعجب نیست.
 اما اکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانایی و ملی مقدمات تبع و تحقیق، اشعاری
 چنین نغز و نیکو برآید، از نواد محبوب و جای بسی تعجب و شاید هزاران تعجب و تحسین است.

خانم پروین به تمام شاعران و شاعری مثل که ده است. اگر احیاناً به قول نظامی حسره فونی، دوازده هزار بیت شعر از
 اساتید حفظ داشته باشد باز به قدری که وی را از جوانان با کلمات و اصطلاحات و امثال منتزین نماند، به ای
 که ضرورت است، دارد و آشنا خواند، آشناست.

برگاه تنباز غزل «سفر اسکت» از این شاعر و شاعرین زمان، قوی تر بوده بود، کافی بود که وی را در بارگاه شعر و
 ادبیات حقیقی جایگاهی عالی و ارجحند بخشید، تاج رسد به «الف حق»، «کبد دل»، «کوه اسکت»، «روح آزاد»،
 «دید دل»، «دریای نور»، «کوه اسکت»، «حدیث مهر»، «درد»، «جولای خدا»، «نغمه صبح»، و سایر

قطعات که به از او و هر یک بر زبان آشکار بلاغت و مخندانی است.

شاید خواننده و شوریده سری از ما پرسد: پس این دیوان در باره عشق که تحت چاشنی شعر است چه می گوید؟
 - آری نباید این سنی را از یاد برد. زیرا هر چند شاعر و ستوده را غزلت نفس و دور باش عصمت و محافه بر عصمت نداده
 است که یک قدم داین را در دارد، اما باز چون نیکت بگری صغیفه ای از عشق تهنی نموده است، لکن ندان عشق
 که در کتب لیلی و مجنون درس می داند و عشقی که جو یار، زردی زخار، بجای رقیب، سوز و کد از فراق و حسرت از آن
 افشا و دیگر جزو لایحک آن می بود، عشقی که اتفاقاً امر و تفهیم حسیستی خود را از کلف داده و جز الفاطی چند بر زبان

مقلدان مکتب قدیم از آن بر جای نیست چنین عشق و طریقه مبتذل، در این دیوان نمی توانست بر وجود آید، زیرا
با حقیقت کوئی مخالف و با شخصیت کوینده نینماید بود.

از این معنی که گذریم، می بینیم عشق واقعی، آن عشقی که شعرای بزرگ بدان سرباز زد و آورده اند عشقی که به حقایق
و معنویات و مشغولات وابسته است، عشقی که بنیان آفرینش انسان بر آن نهاده شده - چنین عشقی، همان قسم که گفتیم
اساس این دیوان است.

هنر بزرگ شاعر ما در این باب است که این معنی بزرگ را همه جا در گفتار خود به شکل جاذب و اسلوبی لطیف
پرو راند و حقیقت عشق را ماننا بسوزاند و منقش کند از ایلاف سخن و شلخ و برکن بیوده و مسموم جدا ساخته باشند،
با صفای اثر و درخشندگی در رو چاشنی روح بر سر باز از سخن رولج دهد.

در خانه سخن شناسان را بخواندن این دیوان و حسرت کرده و توفیق کوینده اش را از پروردگار سخن خواستارم.

م. بهار
مهر ۱۳۱۶ شمسی